قسم بجمال محبوب اینست رحمتی که همهٴ ممکنات را احاطه نموده و اینست یومی که در آن فضل الهی جمیع کائنات را فراگرفته ای علی عین رحمتم در جریان است و قلب شفقتم در احتراق چه که لا زال دوست نداشته که احبّایش را حزنی اخذ نماید و یا همّی مسّ کنداگر اسم رحمانم مغایر رضا حرفی از احبّایم استماع نمود مهموماً مغموماً بمحلّ خود راجع شد و اسم ستّارم هر زمان مشاهده نمود نفسی بهتکی مشغول است بکمال احزان بمقرّ اقدس بازگشت و بصیحه و ندبه مشغول و اسم غفّارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض اوفتاد ملائکهٴ امریّه بمنظر اکبر حملش نمودند ونفسی الحقّ یا نبیل قبل علی احتراق قلب بها از تو بیشتر است و نالهٴ او عظی متر هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده هیکل قدم از حیا ارادهٴ ستر جمال خود نموده چه که لا زال ناظر بوفا بوده و عامل بشرایط آن چون کلماتت تلقاء وجه مذکور شد قد تموّج بحر وفائی و مرّت نسمات غفرانی و اهتزّت سدرة عنایتی و دارت سمآء فضلی قسم بآفتاب افق باقی که از حزنت محزونم و از همّت مهموم آهت از سرادق ابهی نفوذ نمود و به مقر امنع اقدس اعلی فائز شد ناله ات استماع گشت و نوحه ات به سمع مالک قدم رسید طوبی لک ثم طوبی لک اقرارات در مکمن مختار به هیکل بدیع ظاهر و اعترافت در منظر غفار به طراز منیع باهر انت تعترف و انا المعترف و انت تقر و انا المقر چه که اعتراف می نمایم بخدمات تو و شدّتهای واردهٔ بر تو که در سبیلم حمل نمودی یشهد بحبّی ایّاک کلّ الذّرّات ای علی این ندایت بسیار محبوب است بنویس و بگو و بخوان ناس را بشطر پروردگار عالمیان بحرارت و جذبی که جمیع را مشتعل نماید قل یا الهی و محبوبی و محرّکی و مجذبی و المنادی فی قلبی و محبوب سرّی لک الحمد بما جعلتنی مقبلاً الی وجهک و مشتعلاً بذکرک و منادیاً باسمک و ناطقاً بثنائک

ای ربّ ای ربّ ان لم تظهر الغفلة من این نصبت اعلام رحمتک و رفعت رایات کرمک و ان لم یعلن الخطآء کیف یعلم بأنّک انت السّتّار الغفّار العلیم الحکیم نفسی لغفلة غافلیک الفدآء بما مرّت عن ورائها نسمات رحمة اسمک الرّحمن الرّحیم ذاتی لذنب مذنبیک الفدآء بما عرفت به اریاح فضلک و تضوّعات مسک الطافک کینونتی لعصیان عاصیک الفدآء لأنّ به اشرقت شمس مواهبک من افق عطائک و نزلت امطار جودک علی حقایق خلقک

ای ربّ انا الّذی اقررت بکلّ العصیان و اعترفت بما لا اعترف به اهل الامکان سرعت الی شاطئ غفرانک و سکنت فی ظلّ خیام مکرمتک اسألک یا مالک القدم و المهیمن علی العالم بأن تظهر منّی ما تطیر به الأرواح فی هوآء حبّک و النّفوس فی فضآء انسک ثمّ قدّر لی قوّة بسلطانک لأقلّب بها الممکنات الی مطلع ظهورک و مشرق وحیک ای ربّ فاجعلنی بکلّی فانیاً فی رضائک و قائماً علی خدمتک لأنّی احبّ الحیوة لأطوف حول سرادق امرک و خیام عظمتک ترانی یا الهی منقطعاً الیک و خاضعاً لدیک فافعل بی ما انت اهله و ینبغی لجلالک و یلیق لحضرتک ای علی بعنایت ربّ العالمین فائز بوده و هستی بحول و قوّهٴ او بایست مابین عباد بر نصرت امرش و اعلای ذکرش محزون مباش از اینکه صاحب علوم ظاهره و خطّ نیستی ابواب فیوضات کل در قبضهٴ قدرت حقّ است بر وجه عباد گشوده و میگشاید انشآءالله این نفحهٴ لطیفه در کلّ اوان از شطر قلبت در عالم مرور نماید بشأنی که ثمرات آن در کلّ دیار ظاهر شود او است مقتدر بر هر شیء انّه لهو المقتدر العزیز القدیر